

کردند برکاشان مَقهور شدند ابقای خان با شقام بخود عازم ایران
 شد و با کنار رودخانه کُرد شد چون بحال گذاشتن بود غم نعلیس
 کرد از جسر بگذرد اجل بحال نداد و بفولج درگذشت سپاهش منهدم شد
 و جمعی دستگیر آمدند ایشانرا بغلای بهر کسرد از و در سنه سیست
 و ستیز و سیتمانه سعود بت بن محمود یلواج از الوتر جغتای مجاسو
 بایران آمد و به بالای تمامت امر انبختت چون مراجعت کرد خدمت
 ابقا خان عرضنه داشتند که او پیغام از پیش نکودار جغتای آورده تا با بقا
 بختک توایند ابقا بلجیان در عقب سعود فرستاد اما او در نیافت
 بدین سبب امیر شیرمو زان بختک شهزاده و نکودار جغتای بگریختن
 فرستاد و در سوال سنه سبع و ستیز و سیتمانه بختک کردند نکودار امیر
 شد و از طرف ماوراءالنهر شهزادگان جغتای برخالفت ابقای خان
 متفرق شدند و شهزاده براق بختک ابقای خان آمد ابقای خان نیز با سپاه
 برابر رفت در ذی الحجه سنه ثمان و ستیز و سیتمانه بختک سخت کردند
 ابقا خان مظفر شد و مرغول که امیر لستک براق بود کشته گشت
 و براق منهدم شد و در او آخر دبیع الاخر سنه سبع و ستیز و سیتمانه غلام
 خان که خلاصه پادشاهان این دودمان بود و زبده پادشاهان این
 خاندان متولد شد در سنه احدی و سبع و ستیز و سیتمانه در بخارا خروج
 تارابی بود خلفی بسیار بر او جمع شدند فتنه او بالا گرفت حکام بخسن
 ندیران آن فتنه باب خود منقطع گردانیدند و او را برانداختند در عین

داوران دولت نام نهادند

شهر دی ایچ سنه ثلث و سبعین و ستمائة امیرارغون که مدتی
سی سال پادشاه هو و یارت ایران کرده بود در شهر طوس نماید در سنه
اربع و سبعین و ستمائة جمعی از ملاحان با بس خوارزمشاه منقوش شدند فیه
ایشان با که گرفت و بر قلعه الموت مستولی شدند ابقاخان لشکر فرستاد
تا قلعه الموت بکلی خراب کردند و آن ملاحان را مقهور کرد ایندند هم
درین سال در اخلاط و ارحلیش زلزله عظیم بود چنانکه اکثر عمارات
خراب شد در سنه خمس و سبعین بند قلع از پادشاه مصر و شام بوقم
رفت و در ابلستان با امر آن قورقون که حاکم آنجا بودند جنگ
کرد و ایشان را بکشت و لشکر مغول را منهنم کرد ایند ابقاخان این جنگ
از فعل معین الدین بر روانه حاکم میباید بدین سبب در اخلاط در سنه
ست و سبعین و ستمائة بکشت و لشکر جنگ بند و قدر فرستاد بغداد
نخار به منهنم شد و بایران آمدند در سنه ثمان و سبعین و ستمائة
لشکر نکوداری بر فارس تا خراسان کردند و خرابی بسیار رفت و هم
درین سال از دست حوز لشکر عظیم بایران آمدند شهرزاده منکو نور
با لشکر شکسته حکم ابقاخان در حدود حمص جنگ کردند در ماه رجب
ظفرشامیانرا بود شهرزاده منکو نور با لشکر شکسته بغداد رفت
ناخان بغداد بود خواست که با مقام رود موسم بنو عنایت
همه آن کرد در میدان در میان طوسی که وزیرش خواجه شمس الدین محمد
بن خواجه بها الدین صاحب دیوان کرده بود و گذشت در تاریخ

درین سال در اخلاط و ارحلیش زلزله عظیم بود چنانکه اکثر عمارات خراب شد

ایرود

ذی الحجه سنه ثمان و ثمانیز و ستمائمه هفده سال و سیه ماه پادشاهی
 کرده بود وزیر او وزیر پادشاه شد و خواجه شمس الدین صاحب
 دیوان او در کار ملک مساعی جمعیله ببدول فرمود و محسن ندبید
 املاک و اسباب بی قیاس بر وجه کشت بخانکه هر روز حاصل املاکت
 بیک تومان رسید در آخر عهد ابقای خان مجد الملک بزدی را بروی
 او در کشید و برو مشرف گردانید بخانکه خواجه شمس الدین صاحب
 دیوان از او بتک آمد و بدین سبب جمعی خواجه شمس الدین صاحب
 دیوان را بقصد ابقا خان منسوب کردند و شهزاده منکو مور که از شد
 آن نجه بود در سنه احدی و ثمانیز و ستمائمه به بغداد در گذشت
احمد خان بز هولاکو خان بن تولی خان بن چکر خان
 بعد از پدر هوس پادشاه بود اما ارغون خان بن ابقا خان متوهم بود
 مکر کرد و ارغون خان را ببهانه عزای پادشاه حاضر کرد و در کار
 پادشاهی سخن گفتند ارغون از مکر منکو مور واقف بنود و جموع محضود
 او کرد احمد خان عهد او بخود گرفت ارغون خان ناچار رضاداد
 احمد در ربیع الاول سنه احدی و ثمانین در الداق به پادشاهی
 نشست و ذارت بقزار بخواجه شمس الدین صاحب دیوان داد و او
 ضد مجد الملک بزدی کرد بقزمان احمد خان در عشرین جمادی
 الاول سنه احدی و ثمانین او را شهید کردند بعد از متفق ارغون خان
 بر احمد عاصی شدند و جمعی از شهزادگان و امرا بر مخالفت احمد ارغون

متفق شدند احمد بدین بهانه برادر خود را با چند امیر بکشت در سینه
 اش و ثمان نیز البیاق را که مادر او بود با شهزادگان بکشت و نصر
 بجنگ ارغون فرستاد و در سینه ثلث و ثمان نیز و سیستانه بر در قزوین
 بکشت کردند ارغون مظفر شد و باز کشت بخراسان رفت احمد
 لشکر پیار است و در طلب او روان شد لشکر احمد در شهر امغان
 غارت کرد و قتل عام کردند ارغون از خوف احمد پناه بقلمه کلات
 برد اکثر امراء ارغون بمطاعت احمد درآمدند احمد ایشان بفرستاد
 تا او را بدین نحو پیش احمد بردند البیاق در حقیقه با احمد در کشتار ارغون
 مبالغت نمود احمد سموع نداشت و ارغون را مجبور کرده بالینا
 سپرد بعضی شهزادگان و امیران و در بر احمد خلوتی کردند در قصد
 ارغون و جمعی از شهزادگان و امیران که هواخواه ارغون خان بودند
 مبالغت کردند و سخن ایشان بر هلاک کردن قطع شد احمد در آن اواخر
 نمود و عزیمت اردو نمود بود ای خاتون تا غایت مغلوب و مغلوب غالب
 کجور که در عنایت احمد خان امیر بود قاجکمانک و جمعی از هواخواهان
 ارغون خان آزان اندیشه واقف شدند با ارغون خان متفق گشتند
 و شب او را از حبس پرور آوردند و بر سر البیاق و احمد پان
 شب بخون بردند و ایشان را بقتل آوردند احمد بدین سبب منهرم کشت
 از خراسان بکریخت بر در قزوین با امیر نوکلا نمود که از امراء ارغون بود
 رسید او را ببران بکشت تا حدود سرای هیچ جای آرام نگرفت آنجا جمع

لشکریان او را بیتناخشد بگرفشد و پیش از عیون آوردند از عیون او را
 بدست و از ثانی قتلای داد تا بقصاص بکشند مدتی پادشاهی او در
 سال و دو ماه بود در زمان او در ذی حجه حجه احدی و ثانی خواجه علاء
 الدین عطاء الملک صاحب دیوان که بر جای خلیفه حاکم ملک عرب بود
 و برادر کمال خواجه شمس الدین صاحب دیوان بود در گذشت از عیون خان
 بن ابقاخان بن هولاکو خان بن جنکر خان بعد از عزم به پادشاهی نیست
 و ایارت و وزارت با میر یوقاچکمانک مفوض کرد و دست او در
 ملک مطلق گردانید چنانکه از پادشاهی پیش رو نام بود مرحوم خواجه
 فخر الدین سننوفی قزوینی به نیابت او بکار وزارت قیام نمود و از عیون
 خان خواجه شمس الدین صاحب دیوان را که بیست و نه سال وزارت
 جد و پدر و عمش کرده بود بیست و نه سال از پادشاهی زاهد داده در رابع
 شعبان سنه ثلث و ثمانین و سی و سه بظاهر اهر شهید کرد و مانده
 کین محمد الملک یزدی از نو بخواست درین معنی گفتد بیست
 جو محمد الملک از تقدیر یزدی شهادت یافت در محرابی نو شهر
 بقصد صاحب دیوان محمد که دستور بمالک بود در
 بس از دو سال و دو ماه هفتاد و هشتاد و نه چشم او هم زدیوان شربت فخر
 بود زنیاستو بدامتابل که دارند در ترا نو نو شهر
 و در تاریخ وفات صاحب سعید خواجه شمس الدین صاحب دیوان
 گفته اند بیست نظام عرصه آفاق و صاحب دیوان

محمد بن جوینی در یکانه دهر بسال شصده و هشتاد و سه ز شعبان چار
 بوقت عصره و شبه برود خانه اهر زدست تسلیم نوروی اختیار بحبر
 زجا مرتبع لبالب خشید شریفه خواجه هرون بسرخواجه شمس
 الدین محمد صاحب دیوان نایب امیر آرق امیر اولکای بغداد بود و خواجه
 سعد الدین مستوفی قندی برادر خواجه فخر الدین حاکم آنجا
 خواجه هرون فضا او کرد تا امیر آرق او را بکشت خواجه فخر الدین مستوفی
 این حال عرضه داشت و فضا من برادر طلبید بحکم برلیع خواجه هرون
 در جمادی الاخر سنه خمس و ثمانین بکشتند خواجه فخر الدین
 مستوفی بحکم برلیع بحکومت روم رفت و در داد وجود و دالیش
 کوشید و وزارت ایران مملک جلال الدین ممدانی مفضول کشت
 بوقاچکسانک از عز و دولت با ارغون بدکرد و شهرزاده چشک بزجرمان
 بن هو لا کوخان و سیلت جنت جمع امر با او متفق شدند شهرزاده
 چشک از پیم خود این خبر با ارغون خان فرستاد ارغون در ذی الحجه
 سنه سبع و ثمانین بوقاچکسانک بکشت و اقوام او را بر انداخت
 بسر شهرزاده چشک و دیگر امر را کار بساخت ملک جلال الدین
 ممدانی مفضول شد بوقاچکسانک و از وزارت معز و کرد بسران مدتی
 چکسانک تربیتی پیش ارغون خان میکرد ارغون را با یاد آمد در خامس
 عشر رجب سنه ثمان و ثمانین او را بکشت بعد از آن وزارت بسعد
 الدوله بن صفی الدوله بن هبة الله بن مهدب الدوله اهری جوینی

اورغون

موقوف

مغوض فرمود و او ضبطی تمام ندید کرد و دست متغلبان از اموال
 گناه گرداید و اخراجات مقتدری ابلغا میشتی کرد جمعی بدین
 سبب با او بد شدند از دست خزران پیش امیر نوقای امیر برکای باستان
 کران بجکت ایران آمد ارغون خان امیر طغاجار و جمعی امر از
 بجکت ایشان فرستاد و امیر جوپان زاد رعیت توان کرد در سبع الاخر
 سنه ثمان و ثمانز و سیتمائه جنگ کردند امیر جوپان انجامه بها نمود
 و آن لشکر مهزم شدند و این اولین جنگ امیر جوپان بود سعد الدوله جو
 خواجه فخر الدین مستوفی مستحق وزارت می دید معارض خود میدانش
 و با او بد بود بقیع صوفی احوال او میکرد هر چند میان ایشان در سابق
 ماده خصومت بود اما خبث نفس و جهودی و حبت جاه باعث
 این معنی گشت و خواجه فخر الدین از نیکو نهادی این معنی در خاطر
 نمی گذرانید از روم بر عزم تهنیت خواجه سعد الدوله توان شد
 و با او رفت چون بحضرت ارغون رسید سبوتا میشتی فرمود سعد
 الدوله برنجید و قاصد جان او شد روزی ارغون از سعد الدوله
 جمع و خرج ممالک خواست گفت بمدتی دراز تمام شود خواجه
 فخر الدین مستوفی نارنجی با خود داشت مشتمل بر آنکه اصل ممالک چند
 و خرج مقدر و کایات چند و اخراجات اردو چند و وجوه خواجه چست
 بر ارغون عرض کرد سعد الدوله از این حرکت عظیم برنجید و در
 قصد او نا شکیت گشت و دست یجبت و دستنی از ارغون اجازة قتل

ارغون اورام

او گرفت و او را در شب غرق رمضان در سینه شمع ثمانین و ستیمانه
 در حدود دودان بدجه شهادت رسانید هم در آن چند کاه را غرق
 ریخورد شد و بخوری در آن کشید امرای طغان و قوچیان و طوغان
 قهستان جمع کردند چون از حیات او مایوس شدند جشنی ساختند
 و امرای جوسی وارد و قیا و سلطان ایماچی و سعدالدوله وزیر در صحن
 سینه بستیز کشید فینه عظیم ریختند هم در آن نزدیکی در صبح
 اول سینه بستیز و ستیمانه درگذشت و بکوه بجاس مدفون گشت
 هفت سال پادشاهی کرده بود و ارکان دولت در عهد او خواجه
 وجه الدین دیک و خواجه عزالدین طاهر جونی حکم فرمان ارغون
 خازن گشته شد تاریخ وفات او گفته اند پلنت

وجه دولت و دین آن فرشته خوی که بود باصل طاهر و در فضل و تکریم کمال
 بسا لشصد و هشتاد و پنج از هجرت گذشته بیست و نوزده روز و نوبت
 شهید گشته بود زین سینه در ایران زکشت جوخ خستیز و زمانه محال
 هلاک اوزن عقل اعتبار کبر است هر آنکسی را که او غرق شد بجای
کنان توخان بن ابقاخان بن هولاکو خان بن جنکر خان
 بعد از برادر پادشاه شد و کار ملک با امیر شکور بن ایلکای مقوض
 کرد و با قوم رفت بعد از یک سال مراجعت کرد و وزارت
 بخواجه صدر الدین احمد خالیدی اذ در دوا کج سینه احدی
 و بستیز و ستیمانه پادشاه و وزیر کزیر جهان و جهان گرم بودند

دود دولت ایشان ماسخ زمان خاتمی بود کجائوه خان در عشرت و
 مباشرت افراط کردی و ذکروانات و حلا و حرام فرق کردی در وقت
 وفات ادعوی خان انابک افراسیاب فضلوئی در لرستان خروج کرد و
 اصفهان در تصرف آورد کجائوه خان لشکر فرستاد و ایشان را قهر کرد افراسیاب
 نازمان غران خان در حبه بود غران خان او را بکشت و لرستان به برادرش
 انابک نصر الدین داد و نا اگون در تصرف اوست کجائوه خان طوغان
 فهستانی در سنه احدی و سبعین بقصاص امر که در وقت رجوعی انغون
 خان کشته بود ند بکشت خون پادشاه و وزیر در کار کرم بیالغاه مینمودند
 محصول ملک به بدل ایشان وفا نمی کرد در سنه ثلث و سبعین و ستیماه خواست
 در ایران بسوی خای جاویران کند چون ندیر خطا کردند مبشر شد و
 فتنه عظیم بدید آمد در آثای این حال باید و خان جهت افراط مباشرت
 پادشاه کجائوه خان امر و ارکان دولت با او بدو بدند طرف باید و گرفتند
 قوت گرفت در بغداد محمد سکور حو که امیر او لگا بود بکشت حماک
 دستگردانی جهت ترتیب لشکر او در بغداد اهل ثروت با مطالبات
 کگران و مصادرات بی گران مواخذن کرد ایند و عازیم آذربایجان شدند
 کجائوه خان لشکر را در صحبت امیر طغاف و دیگر امر ایچک باید فرستاد
 و امر با طرف باید و رفتند و جنگ کردند بعد از محاربه منهنم شدند
 و بایش کجائوه خان رفتند کجائوه خان خواست که خواجه صدق
 الدین را بکین طغاف بکشد در دست نیفتاد کجائوه خان ناجاز بکشت

این طغاف بن مولاکو خان خروج کرد
 دولت کجائوه خان
 با جاو میر کاغذ زبانت
 ایچک سر حاکم ایچک اردول
 سکور را در و دور خطا
 بهرست و در زمان کجائوه
 خیدر در ایران نقره وقت
 دولت مملکت شد و وقت
 رواج یافت منوخ

طغاف در سنه ۱۱۹۰
 طغاف در سنه ۱۱۹۰
 طغاف در سنه ۱۱۹۰
 طغاف در سنه ۱۱۹۰

که بروم رود با یکسوارا و دایما بیستنا خند بگرفتند و بفرمان
 باد و در صفر سنه اربع و سبعین و سیتمائه یکشند مدق پادشاهی او
 سه سال و هفت ماه بود **باب پدید آمدن خان** بن طغای خان
 بن هولاکوف خان بن نول خان بن جیحون خان بعد از عم زاده پادشاه
 شد وزارت بخواجه جمال الدین دستگردانی از غران خان با او
 منازعت کرد و بسعی امیرنور و وزیرخواجه صدرالدین احمد خالیدی
 امیران طغاجار و جوان و دیگران با غران خان متفق شدند میان غران
 و پدیدمخاربات سخت رفت بران قرار کردند که ولایت عراق عرب
 و عراق عجم و فارس و شبانکاره و خوزستان و لرستان غران خان را
 بود و عهد و پیمان کردند پدید از عهد برکشت و خواست قصد غران
 کند غران خان دریافت و با غران با خراسان رفت و در سنه
 اربع و سبعین و سیتمائه در تبریز یکشند زمان پادشاهی او هشت ماه
 در زمان او امیرسلجوقی در گذشت و برادرش اقبوا کشته شد سلطان
 سلطان اسلام بن اسلم بن غازان خان بن ارغون خان بن هولاکو
 خان بن نول بن جیحون خان بعد از عم زاده پذیرد در سلجوقی الحجه سنه
 اربع و سبعین و سیتمائه به پادشاهی نشست و امیرنوروز را نایب
 خود گردانید و بنیاد ملک بر او بود پادشاه و امیر در تقویت دین
 اسلام کوشیدند و بجانهارا خراب کردند و بفرزد و ملت ایشان تمامت
 مغول در اسلام درآمدند آفتاب دین محمد بفرشان نابان کشت و ظلمت

و در تبریز در زمان او پادشاهی کرد و در زمان او پادشاهی کرد

این کتاب در تبریز در زمان پادشاهی او نوشته شد
 در سنه ... در ماه ... در روز ...

كَفَرُ وَصَلَاتٍ يَنْهَانُ شُدَّ بَعْدَازِ قَرَارِ كَارِهَاهَا مِرْطَفَا جَارِهَا
 بِرُومِ فَرَسِنَادِ وَامِيرِ نُوذُرِ زَا مَخْرَاسَانِ وَبِرَهْرُودِ وَابْنِ بِنُودِ شَهْرَادِ كَاثِ
 سَكَا وَارِ سَلَانِ ^{بِوَلَّانِ} بَاغْرَانِ خَانِ يَاعِي شَدِيدِ امِيرِ نُوذُرِ بُولَايَتِ رِي بَا سُو كَايِ
 دَرِ بِلْفَانِ جَادِي الْاٰخِرِ سَنَهٗ خَمْسُ وَتِسْعِيْنَ بَا اَزْ سَلَانِ جَنكِ كَرْدِنِ ^{بِوَلَّانِ} رِ سَلَا
 كُشْتِهٗ شَدَّ عِرَانِ خَانِ فَشَهٗ يِ سُو كَايِ وَارِ سَلَانِ اَزْ جِلَهٗ طَفَا جَارِ سِيدَا فَسِ
 بَعْدَازِ فَرَاغِ اَنْكَارِ اَيْشَانِ خَرِ مَجْحُورِ اِبْرُومِ فَرَسِنَادِ وَفَرْمَانِ بَا امِيرِ دِيكْرُوشْتِ
 بِيَا سَارِ سِيَانَدِ بِالنُّوْجِ مَعِي امِيرَانِ دَرِ رُومِ هَرَا رُومِ اِمَارَتِ يَافِتِنَدِ
 وَبَعْدَازِ مَدَّتِي مُخَالَفَتِ نُمُودِنَدِ وَبِهِصِيَانِ اِنْجَامِ دِعْرَانِ امِيرِ فِلْعَشَاهٗ رَا
 پَا سِيَاهِ دَرِ سَنَهٗ سِتْ وَتِسْعِيْنَ وَ سِتِّ مَاءِ بَفَرَسِنَادِ نَا اَيْشَانِ اَبْرَا مَطْبِعِ وَ
 مُنْقَازِ كَرْدِنِ وَهَمَّ دَرِ بِيْنِ سَالِ وَزَارَتِ بَخْوَا جِهٖ حَمَالِ الدِّيْنِ دَسْتَكْرَدَانِي
 دَاذِ وَبَعْدَازِ دُو مَاءِ بَكْشَتِ وَوَزَارَتِ بَخْوَا جِهٖ صَدْرِ الدِّيْنِ اَحْمَدِ خَالِدِي دَاذِ
 جُوْنِ وَصِبْطِي وَبِيْنِ لِسْتِي كَارِ سُلْطَنَتِ وَوَزَارَتِ وَتَقَلَّبَ وَكَسَلَطِ
 اِبْلِجِيَانِ دَرِ كَرْفَرِ اَوْلَاغِ وَدِيَا دَتِي كَرْدِنِ بَا قَضِي الْعَايَةِ رَسِيْدِ بُوذُوكَانِ سَنَهٗ
 اِنْجَامِيَهٗ كِهٖ بَخَا رُو اَيْنَدِ وَدُوْنَدِ اَزْ نَا اِبْنِي رَاهِهَاهَا اَزْ بُرْدِ بَا زِ مَانَدِنَدِ بَخْوَا جِهٖ
 صَدْرِ الدِّيْنِ تَرْتِيْبِ يَامَاتِ بِيْحَكِ كَرْدِنَا رَاهِهَاهَا اَزْ خَوْفِ اَوْلَاغِ كَرْفَرِ اِبْرِينِ
 كَرْدِنِ وَابْلِجِيَانِ مُخَالَفَتِ يَامِ اَزْ جَايِ دِيكْرِ اَوْلَاغِ وَعُلُوفِ شَوَا فَسْتَدِ خَوَاسْتِنِ
 وَجُوْنِ اَكْثَرِ بِلَادِ عَجَمِ بُوَاسَطَةِ مُقَرَّرِي عَلْفَخُوَارِ خَرَابِ شُدِهٗ بُوذِ اَزْ شَهْرَاهَا
 وَرَدُّمِ جِلَاةِ وَطَنِ كَرْدِهٖ مَرْتَبَهٗ كِهٖ دَرِ قَرْوَبِنِ مَنَازِ جَمَاعَتِ وَجَمْعَهٗ حَاصِلِ
 نَمِي شُدِ خَوَا جِهٖ صَدْرِ الدِّيْنِ عَلْفَخُوَارِ اَزْ شَهْرَاهَا بُرْدِ اَشْتِ وَطَمْعَا مُقَرَّرِ

طفا جار را

کرد و از آن بیشتر مال مضاعف حاصل میشد و مردم در آسایش و جاهها
 اینستند غزان خان بسخر خواجه صدرالدین خالیدی بر نوزدهم کشت
 که او با سلطان مصر منفق است و قصد ایران دارند و نوزدهم
 است چنانکه عزان خان را آوردند برادران نوزدهم حاجی و لکری و فرزندان
 ایتان تمامت را بکشتند و در آن بغداد و امیر قلعه شاه را با لشکری کران
 بخت نوزدهم فرستاد او را در هر دو در ذوالحججه است و تسعین و نهمین
 بعد از عازبات بمدد ملک فخرالدین کرب بگرفتند و بکشتند و خواجه
 صدرالدین احمد خالید در وزارت متمکن شد اما او را بر بنس غزان
 خان بفرستاد و بر کزنده غزان خان از نوزدهم شریب سید و در حادی
 عیشین در شب سنه سبع و تسعین و ستمانه او را بدرجه شهادت
 رسانید و وزارت مخدوم سعید شهید صاحب قران خلاصه
 نوع انسان جامع فنون الفصائل کاشف رموز المسائل خواجه رشید
 الحق و الدین طیب الله ثراه و جعله فی جنه الخلد ثراه و صاحب
 سعید شهید وزیر بکونام خواجه کردون غلام خواجه سعد الدین
 محمد ساوچی طاب ثراه حواله رفت و او امر و نواهی کار و باره باشا
 مخدوم سعید خواجه رشید الدین طاب ثراه منوط بود اما نشان
 وزارت و ال تمکیر یافت بسبب مساعی ایشان در جمیع امور ضبط
 و تسویب کشت شهساز عدل و داف بال و پر بکشد و بوم شور
 خود مخدوم کشت ملک ایران محسود ریاض خلق برین کشت امر بالسنه

اینستند غزان خان
 در وزارت ایشان

و سوادش

و سولا هس و كردارى واقبال بروم در سنه ثمان و تسعين مخالفت
 غزان خان شدند امر اجوبان و سوتاي محكم و فرمان برقتد و اشاس
 قهر کردند مولانا كرا الدين صائز فاضل سمنان و سيد قطب الدين
 الدين سبراري و خواجه معين الدين عابحي كه فاضل القضاة و الف سبكي
 مستوفى ممالك بودند مخالفت و نذا کردند و خواستند كه در ملك خلك
 افتد غزان خان ايشان را در سنه سبع و مائه بياسار سائيد خواجه
 نظام الدين يحيى ز خواجه و جيه الدين زكي بدين هو تر مخالفت و نذا
 شد و او را در محرم سنه اثني و سبعه مائه يكشت غزان خان سبه نوبت
 لشكر مصر روان كرد نوبت اول بخود برفت در ثالث عشرين ربيع اول
 سنه تسع و تسعين و ستمائه محدود دستوجك کردند امر اينا را بطرف
 بودند نوبت دوم اميرانا لشكر بفرستاد تا حدود دمشق برقتد از
 مصر كسي نيامد و زيادت جنگي اتفاق بيفتاد سوم نوبت همچنين اميران
 لشكر بر نذا سلطان ناصر لشكر بچك ايشان آورد در جمادى
 الاخر سنه اثني و سبعه مائه محدود دمشق اينا بيان مقهور شدند امير
 جوان بسياري جهد كرد تا آن لشكر از اسيب دشمن نگاه داشت و شكست
 بي نار و پود با بيش غزان خان آمدند از اين اندوه رنج بر وجود غزان خان
 مستولي شد و بحال اشقام نداد در اشاي ايز حال شهزاده الافريك بن
 كجواتوه خان با جمعي منقوش شدند قصد غزان خان داشتند غزان خان
 در يافت شهزاده الافريك را بخراشان بيش برادر خود بفرستاد و آن

اكاره

جَمَاعَتٌ بَعْضُ بَدَائِدِ بَطَاهِرِ بَكِشْتِ وَعِزَّانِ خَانِ مَرْمُوتِ
 كَرِيفَتِ وَدَرِ عَاشِرِ تَقْوَالِ سَنَةِ ثَلَاثِ وَسَبْعِمِائَةٍ مَحْدُودِ قَرُونِ دَرِ كَشْتِ
 هَشْتِ سَالِ پَادِشَاهِی كَرْدِه بُوَد وَبِی سَالِ عَشْرَدِ اَشْتِ شَحْصِ اَوْدِ اَبْتَرِ بِنِ
 بُرْدَنَدِ وَدَرِ كِنْدِی كِه جِهَتِ خَوَابِكَاہِ سَاخَنَدِ بُوَد دَفَرِ كَرْدَنَدِ وَ
 دَرِ حَمْدِ پَادِشَاهَانِ مَعُولِ بِلِیْرَانِ وَهَبِجِ پَادِشَاهِ رَا كُورِ اَشْكَارِ اَبْنُورِ دَرِ عَهْدِ
 اَو تَارِیخِ خَانِ كِه اَكُونِ حِسَابِ بَانَ مِی كُنَدِ دَرِ ثَانِیِ عَشْرِ رَجَبِ سَنَةِ
 اَحْدِیِ وَسَبْعِمِائَةٍ وَضَعِ كَرْدَنَدِ اَلْجَا بَتُوقِ سُلْطَانِ خَلَابِنْدِ مُحَمَّدِ
 بِنِ اَرَعُونِ خَانِ بِنِ اَبِقَا خَانِ بِنِ هُوَلَا كُورْ خَانِ بِنِ تُو كَلِی خَانِ بِنِ حَكِیْمِ خَانِ دَرِ
 خُرَاسَانَ خَبَرِ وُفَاتِ بَرَادَرِ پَشْنِیدِ عَمِّ زَادَةِ اَشْرَاقِ قَرْنِكِ وَامِیرِ هُورِ قُوقِ دَقِ
 كِه بِنِز كَتِ بِنِ اَمْرِی خُرَاسَانَ بُوَد بِسَبَبِ اَن كِه دَرِ دَلِ مَخَالَفِ اَو بُوَد
 بَانُوسَالِ نَاخِبِ بَرِ سِرِ اَبِشَانِ نَاخِرِ بُرْدِ وَفَهْرِ كَرْدِ وَبَدَارِ الْمَلِكِ بِنِ اَمْرِ اَمْدُودِ
 خَامِسِ عَشْرِ دِیِ اَلْحَجَّةِ ثَلَاثِ وَسَبْعِمِائَةٍ بَرِ تَحْتِ نَشِیْتِ وَبِلِیْتِ
 وَبِه سَالِه بُوَد وَكَلَدِ نَشِ دَرِ ثَانِیِ عَشْرِ دِیِ اَلْحَجَّةِ سَنَةِ ثَمَانِیْنِ وَسِتْمِائَةٍ بُوَد
 كَامِرَانَ نَزَبِی پَادِشَاهَانِ اَن دُو دَمَانِ بُوَد وَدَمَانِ اَو جَوَانِ دَوْلَتِ
 اَبِنِ خَانِدَانِ وَدَرِ اَبَا مَرِ دَوْلَتِ اَو عَدَلِ وَدَادِ بِنِدَاشَدِ وَجُورِ وَظَلَمِ مَعْدُومِ
 كَشْتِ دَرِ بِنَادِ مِسْمَارِ عَدَلِ وَابِصَافِ كَسْتِه شَدِ وَاصْلَامِ اِسْلَامِ دَرِ
 مَشَارِقِ وَمَغَارِبِ حِمَّانِ اَفْرَاشْتِه كَشْتِ وَدَرِ تَقْوِیْتِ دِیْنِ وَاسْلَامِ
 كُوشِیدِ وَآیْنِ اَدَبِ اِنِ دِی كِرِ مَسْخُوحِ كَرْدِ اَبِنِدِ وَجَزِیَّه بَرِ تَرَسَاوِ جِهَتِ دُعِیْنِ
 فَرْمُودِ وَابَشَانِ اَهْلَامَتِ اَعْبَارِ اَزْ اَهْلِ اِسْلَامِ مِمْنَانَ كَرْدِ اَلْحَرَمِ حَقِ

۲ اشهرام

قتالی مکافات او را از جمع پادشاهان این دو زمان ممتاز گردانید
 و روایت سلطنت به نحمد او رسانید در شب چهارشنبه هشتم ذی
 قعد سنه اربع و سبعه شه زاده جهان وارث ملک و دولت
 جگرخان علاء الدینا والدین ابوسعید بهادرخان خلد ملکه را بد و از آن
 داشت و جهان بمقدم شریف او مشرف گردید و در سنه خمس و سبعه
 سید تاج الدین کورسرخ که نائب امیر هور بود اقامت و نیابت امیر
 سوخ انابک الجایتو سلطان رسید او را مخالفت کرد در عیش و تنواری
 او را بکشید هم درین سال شهراد کان الوریجغتانی و امرای مصر و
 شام جمعی ابر شدند و در ذی الحجه سنه ست و سبعه سلطان
 عزیمت جنگ کلان کرد و سفر کرد ایند و خطبه و سکه بنا بر
 مبارکش مشرف شد امرای کلانات را بجان امان داد و خراج ابریشم
 برایشان مقرر کرد امیر قلغشاه که امیر الویر بود در آن جنگ کشته شد
 بعد از این امیر سیلو در ایامارت خراسان فرستاد چون الجایتو سلطان
 بامارت مائل بود از کان دولت در آن سعی نمودند و باندک زمان
 شهری چون سلطانیه بفرار و عجم که نسخه فردوس اعلاست بساختند
 و ذکر دستان در پای کوه بیستون شهر سلطان آباد جیحال بود
 و در موهان برکنار ریاست الجایتو سلطان آباد بر آوردند و در
 جمادی الاول سنه ثمان و سبعه ایلد و شخاتون زن الجایتو
 سلطان در گذشت هم درین سال شمس الدین آقسنقر صاحب حاکم

وَجَسَّالِ الدِّينِ اَوْ مِ صَاحِبِ حَلَبٍ وَبَعْضِ اَمْرَايِ شَامٍ بِمَطَاوِعِ
 اَوْ دَرِ اَمْدَدِ الْكَلْبِ سُلْطَانِ اَيْشَانِ زَانُوَانِ شَرَفِ مَوْجٍ وَهَرَبِكِ رَادِ اَبْرَانَ
 حُكُومَتِ سَهْرِيَّادِ وَاخْرَاجَاتِ فَرَاوَانَ جِهَتِ اَيْشَانِ نَعِيْبِ فَوْجِ
 دَرْ سَنَهْ عَشْرُ وِسْبَعْمَاءَ مِيَانِ فِزَيْرَانَ مَخْدُومِ سَعِيْدِ خَوَاجَهْ شَيْدِ
 الْحَقِّ وَالدِّينِ وَخَوَاجَهْ سَعْدِ الدِّينِ طَابَتْ مُوَاهِبُهُمَا مَخَالَفَتِ شَدُو
 خَوَاجَهْ رَشِيْدِ الدِّينِ دَرْ حَضْرَتِ سُلْطَانِ نَقِيْبِ صُوْرَتِ اَحْوَالِ
 خَوَاجَهْ سَعْدِ الدِّينِ مِيكَوْدَهْ وَحَرَكَاتِ اَوْ كِهْ مَخَالَفِ طَبِيعِ صَادِرِ مَشِيْدِ
 مَانْظَرِ مِيْدَادِنْدِ سُلْطَانِ رَا بَا اَوْ مُعْتَبِرِ كَرْدِنْدِ وَاوْرَاقِ بَكَا . سَوَكْذِي كِهْ
 تَوَابِ اَوْجِهَتِ مُوَافَقَتِ بَاهَمْ خُوْرْدَهْ بُوْدِنْدِ دَرْ عَاشِرِ شَوَالِ سَنَهْ
 اَحْدَى عَشْرُ وِسْبَعْمَاءَ دَرْ مَحْوَلِ بَعْدِ اَدْبَانِ اَبْنِ اَمِيْرِ نَاصِرِ الدِّينِ بَحْجِي
 بِنِ جَلَالِ الدِّينِ بُوْنِي وَخَوَاجَهْ زَيْنِ الدِّينِ وَخَوَاجَهْ شَهَابِ الدِّينِ مِيَارِ كَشَاءِ
 وَغِيْرِهِمْ شَهِيْدِ كَرْدِنْدِ دَرْ نَارِ بِيْحِ قَتْلِ اَوْ كَفْتَمِ بَدِيْسْتِ
 شَبَهْ عَشْرِ اَوَّلِ اَزْ شَوَالِ كَشَاءِ مُنْصَرِفِ رَفَقَهْ اَزْ نَارِ بِيْحِ هَجْرِيَّ سَالِ اَلْ وَا بَالِ
 دَرْ مَحْوَلِ شَدِيقُ رَمَازِ خَدَا وَنِدِ جِهَاتِ بَدْرِ عَمْرِ خَوَاجَهْ سَعْدِ الدِّينِ مَحْمُودِ مُخْصِفِ
 وَدَرْ ثَالِثِي الْحَجَّةِ سَالِ مَذْكَوْرِ سَيِّدِ نَاجِ الدِّينِ اَوْ جِي رَا كِهْ بِيْتَوِي
 اَهْلِ شَيْعَهْ بُوْدَ وَدَرْ رَفْضِ غُلُوِي عَظِيْمِ دَاشْتِ وَ الْكَلْبِ سُلْطَانِ
 بِمَذْهَبِ شَيْعَهْ مَحْرُصِ بُوْدَ بَا بَسْ شَرِّ وَ جَمْعِي دِي كَرِ سَبَبِ اِنْفَاقِ
 خَوَاجَهْ سَعْدِ الدِّينِ بِي كَشْتِنْدِ وَ سَيِّدِ عِمَادِ الدِّينِ عَلَاءِ الْمَلِكِ
 سَمَافِ رَا بَدِيْنِ سَبَبِ مِيْلِ كَشِيْدِنْدِ اَمَّا نُوْدُ بَاطِلِ نَشْدِ وَ زَارَتِ بَصَّاحِبِ

سعید خواجه تاج الدین جلان بن بیری دادند بشرط آنکه از تدبیر
 و رای مخدوم خواجه رشید الحق والدین نجاشی و زنکند و زمان امور کلی
 و جزوی در کف کفایت او باشد و مخدوم سعید در ضبط ملک
 دیگران ساعی جسیله مبدول فرمود و خطلی که در زمان ماقبل واقع
 شد بود جهت آنکه خواجه سعد الدین بخلاف رای صائب او بکار
 ملک قیام نموده بود و آن تدبیر صواب نیامد و نذارک فرمود و التیام
 آن جراحات کرد و در تجدید با ساسانی ملک و تعدیل قوانین اموال اجنهاده
 و احتیاط بلیغ فرمود و بهر ملک امینی مقبول القول بدین کار فرستاد
 مهم تومان قزوین و اهر و زنجان و طارمین به بند مقرر بود بهمن این
 دولت پدنت
 نوشته ام با اشارات خواجه قانوی
 که کاتب فلک میدهد زمین بوسه او بجای تو سلطان در سوال سنه
 اثنی و عشیر و سبعمائة عزیمت شام فرمود و قلعه رجه بعد از محاربه
 رام کرد و بصلح مراجعت فرمود و شهرادکان و بک و جغتای بر خراسان
 ناخر کردند و بعد از خرابی بسیار بازگشتند او بجای تو سلطان
 امیر شیخ علی قونجی را بالشکر کران باشقام فرستاد ایرانیان از هجوم
 بگریز شدند و در زمره و ماورد النهر خرابی عام کردند و مظفر با
 درگاه آمدند او بجای تو سلطان شهراده جهان ابوسعید خلدی ملک
 را به پادشاهی خراسان فرستاد و امیر سوخ را برای اناکی او و امیر الامری
 خراسان در صحبت او فرستاد امر او و نذاوارکان دولت مرید

ایسور

بسری بابر ادبی زاد خدمت او بجز ایشان فرستاد در ما و در النهر
 شهراد کان بسور و یک با یکدیگر مخالفت کردند شهراده بسور
 میل ایران کرد و مطاوعت درآمد سلطان او را نواز کرد و عهد
 نامه فرستاد شهراده یک بدین سبب بخت بسور آمد و چون بسور
 ایرانیا درآمد بود کیک منهم شد در سنه خمس و عشر و سبعه
 میان وزیران مخدوم سعید خواجه رشید الحق والدین و خواجه
 تاج الدین علی شاه نزاع افتاد و ابجا بنو سلطان هردو در کار
 وزارت شرکت داد در نشان وزارت و تصرف اموال مدخل میکردند
 پیش از این مخدوم سعید تدبیر ملک فرمودی اما در نشان وزارت
 و تصرف اموال مدخل ساختی و سالی که داشت بعد از یکسال در شب غری
 شوال سنه ست و عشر و سبعه او بجا بنو سلطان بسطانیه رحلت
 کرد و بدار بقایوست و در ابواب البرقعه که جهت خوابگاه خود
 ساخته بود مدفون شد و از ده سال و نه ماه پادشاهی کرده بود
 و عمرش بچهل نرسیده بود در تاریخ وفاتش که گفتیم بدست
 از هفصد و شانزده جوته ماه گذشت از ماه کلاه سردی شاه گذشت
 یکدشت و همان یوفازا یکدشت است آگاه ز کار خویش و ناگاه گذشت
 از مولا ناجمال الدین ترک که عامل مقبول القول بود مرویت که
 در سالها بشهر یکی از شهرهای ترکستان رسید حکایت عجیب
 در آن دو ماه واقع شد بود و همه زبانها در آن موافق و بخانک

ایمانی

دَرَّانِ سَالِ الشُّكْرِ كَفَّارِ بَحْتِ الشَّانِ آمِدْ بُوذند مردمِ بَرَكْتِ
 مَحَارِبِهِ وَمُقَابَلَةِ اَبْنَانِ رَفْتند از شهرِ نیکِ مَدِ قَرَابَهَادِ رَامِ بَانِ فَوْزِ
 بَحْتِ كَفَّارِ وَابْتِحَاسِهِ سَدِّ هَدَا زَمْدَانِ بَكِ كُوشَهْ اَنگُوشَهْ
 خانَهْ قَرَابَهَادِ رُكهِ عِيَالِ وَاَطْفَالِ وِدْرَا بَخَاوُندند آوَازی شَنِیدند
 كِه مَنَّمْ قَرَابَهَادِ رُشْخِصِ مَرَا فُلَانِ رُوزِ كَفَّارِ شَهِيدِ كَرْدند مَرَا كُونِ
 اَبْخَاوُشِ اسْتِ وَمَنْ بَدِ بِنِ شَهْرِيَا هَضَا دَهْرَا رُوحِ بَاسْتِ قَبَالِ نُوحِ
 بَرِزْدِ آمِدْ اَيْمِ كِه سِه رُوزِ دِ بَكِرِ رُخَا هَدِ كُذُستِ جُونِ اَبْنَانِ بَدِ بِنِ
 مَصْلَحَتِ مِ اَمْدند مَن نَبِرِ بَآمَدَمْ وَا كَرِه نِيَا مَدِ وِ جُونِ خَا طَرِمِ سَعِيَقِ
 اَحْوَالِ شَمَا بُوذِ آمَدَمْ نَا بِنَكْرَمِ كِه اَحْوَالِ شَمَا جِيسْتِ مِ بَايْدِ كِه
 اَبْنِ شَهْرِيَا بَكُوِيْدِ كِه اَفْتِ وِ بِلَايِ عَظِيْمِ بَدِ بِنِ شَهْرِ خَا هَدِ رَسِيدِ مِ بَايْدِ
 كِه صَدَقَه كُنيد نَا اَن بِلَادِ فُتُوحِ جُونِ اَهْلِ قَرَابَهَادِ رَا اَبْنِ آوَا زِ
 شَنِيدند مَسَارِعَتِ نُمُودند وَا نِ كُوشَهْ كِه اَبْنِ آوَا زَا اَبْخَايِ آمَدِ
 خَرَابِ كَرْدند هِجَكُشَرِ اَبْنِ اَفْتِ بَا زَا آوَا زَا نِ كُوشَهْ دِ بَكِرِ شَنِيدند كِه مَنَّمْ
 قَرَابَهَادِ رُوحِ مَنَسْتِ كِه نَا شَمَا بَكُوِيْدِ وِ مَفْصَلِ حَكَايِبِ مَكْرُوكَرْدَانْدِ
 وِ مَبَالَعَهْ كَرْدِ دَرَا بَكِ اَهْلِ شَهْرِ بَكُوِيْدِ نَا صَدَقَه دَهْنْدِ وَا بِنِ آوَا زِ هُجُونِ
 آوَا زِ اَهْلِ اَبْدَانِ بُوذِ بَلَكِ جُونِ آوَا زِي بُوذِ كِه اَز حَنَمِ پَرُو زَايِبِ
 هَلِ خانَهْ دَرِ جَوَابِ كُشْتِ مَرْدَمِ شَهْرِ سَخْنِ مَآبَا وِز نَكْنْدِ خَوَابِ كَفْتِ
 اَهْلِ شَهْرِيَا بَكُوِيْدِ نَا دَرِ مِيدَانِ حَاضِرِ شُودِ وِ جَوِي رِ مِيَانِ زَمِيَرِ فُوقِ بَرَنْدِ
 نَا مَنِ اَزَانِ جَوِبِ بَا اَبْنَانِ سَخْنِ كُوشِمِ اَهْلِ شَهْرِ جَانِ كَرْدند وَا زَانِ

جوت حکایت شنیدند که باید که دفع بلا بصدقه کنید و بگویند
 اللَّهُمَّ كُنَّا عَمَّاكَ عَنِ الْمَقَالِ وَكُنَّا كَرَمِكَ عَنِ السُّوَالِ
 وَنَاسِهِ رُوْزَابِنِ اَوَانِدْرَا نْ شَهْرًا زَمَوَاضِعَ مُخْتَلَفَةٍ سَنِيْدِنْدَ بَدَانَانَ
 بِيَهْ اَنْ پِرَزْنِ دَرِ كُدُشْتِ دِرْ كِرْ كِرْ اَنْ اَوَانِ شَنِيدِ وَايْنِ اَزْ عَجَابِ حَالَتِ
ابو سعید بهادر خان بن اجمایتو سلطان بن ارغون خان
 بن ابقا خان بن هوا کو خان بن توتلی خان بن جنک خان چون خبر وفات
 پدشاه شجر اسان رسید سلطان ابو سعید و امیر سوچ عزیمت عراق
 کردند شاهزاده یسور و امیر یکتوت مستقر شدند و امیر یسا و
 زاکشند و بر خراسان مستقر شدند کوشی ایشا نژاد نیز معنی با امیر
 سوچ مواضعه بود جهت آنکه شنیدند ناشنیده انگاشت بمقاومت
 و انتقام شعور نشد پادشاه را بسطانیه آورد تا حکم وصیت پدشاه
 شد در صفر سنه سبع و عشر و سبعمائة دوازده ساله بود و این پدشاه در
 دادگستری و بند پروری و رعایت رعیت و حمایت ناه کرد و جوت
 پادشاه را دولت بود در او ایل از زمان امیر محمد کلی و جوی در کف کفایت
 امیر جویان نهاد چنانکه پادشاه از چها نزاری نامی پسر بود و راستی
 آنکه امیر جویان چنانکه انبیر کسی او سزید و کار ملک و رعایت خویش را
 هیچ دقیقه مهمل نگذاشت امیر تقی را که ایاق اجمایتو سلطان بود با
 قلعه شاه خاتون که بزرگترین خاتون منظور اجمایتو سلطان بود متهم کرد و
 گفت که بکزند و بعد از مصادرات خلاص کرد و نیابت خود داد امیر اسن

سی نیاید

فبلغ را که رکن معظم دولت بوجهت دفع شهرده بسور
 و امیر بیکوت خراسان فرستاد و او محسین بن برایشان را مطارعت آورد
 چون میان و زدا مخالفت افتاد اصحاب دیوان خواستند طرف محکم
 سعید خواجه رشید الحق و الدین بگردید و بدفع خواجه علیشاه منقول
 شود مخدوم سعید نظر برد عایت پیمان رضانداد و نیز خود و لیس بود
 و تقدیر اول جهانکه بازار فضل و فضائل کساد کرد فضل بحسب روی
 لازم حرفت ایستانت با سر رشته خود روند و ظلم ظلمه و جور فسقه
 دست تطاول را استیز و قاحت بیرون کتد اصحاب دیوان طرف
 خواجه نایب الدین علیشاه گرفتند و بسعی سعاه و عنبر حساد مخدوم
 سعید خواجه رشید الحق و الدین طاب ثوابه که وزارت آصف
 و بز جهم نسبت با وزارت و تدبیر او خوار و حقیر بود از وزارت معزول
 شد و بدین صورت انفاع کردند که لاین منصب وزارت نبود و عقل
 در آن رخصت ندهد مع هذا منح آمد و این صوره سبب غیرت جهانبان
 شد قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد الله سفید قضاة و قد
 سلب للنبی العقول عقولهم حیث فی قضاة و قد کمدوم
 سعید در آن مجلس انکت تجر بردندان گرفته بحواب ایشان منقول
 شد و بعزلت رضاداد و او را به تبریز فرستادند نامزدی بنود روزگار
 زمان دولت او را که سرد فر دیوان فضل و محسور یا ضل بود
 بتسویل جهل مبدل گردانید و بزبان حال میگفت

آنکس

ابرسن بر جای فرزند هر سن بر جای شکر سنکست بر جای که خوار شد بر جای سمن
 ابری جویش آید قضا و امر و او شود جویش عوا جای شکر کرد یکا جای طرب کین خون
 پادشاه خلد ملک که زمستان بغداد رفت آنجا امیر سونج در عشرین
 ذی قعد سنه سبع و عشر و سبعمائة درگذشت اورا سلطانیه نقل
 کردند بهار کاه باز شد پادشاه با سلطانیه آمد امیر جویمان بر سید
 شکار با ذر با مغان رفت و با کجاح مخدوم سعید را از تبریز با خود برد و
 نواز ترغوم هر چند مخدوم سعید خواهر رشید الحق والدین طیب
 الله مصحح دند مشیطون اردو منع و ایا کرد بسبب آنکه شاه ادرود
 وعظمت و جلال زندگانی کرده بود و از عمر حظی تمام یافته و
 مخدوم زادگان پسران هر یک اصفی و مدبری بودند در حضرت پادشاه
 بشغلی که محسود و ذرا بود منسوب و پذیرد و ذکوار بوجود مبارکشان
 است تنظیها هر چه تمام داشت اما امیر جویمان استند تا پیش کرد و
 او را بر فرزند و الزام بود مع هذا کار تمام کرد و او را در راه بگذاشت
 خواجه ناج الدین با اتفاق اصحاب دیوان و ارکان دولت و مقربان
 حضرت بقصد او مشغول شدند و غایت مساعی در قصد او با تمام
 رسانیدند قنایان امیر جویمان را بر شوق بفریفتند و زرها را فراوان
 بر بخشید امیر جویمان را با او بد کردند و او مزاج مبارک پادشاه منع
 گردانید در ثامن عشر جمادی الاول سنه ثمان و عشر و سبعمائة
 جلد و بهر از راه شهادت او را با لبه خواجه عز الدین ابرهیم شهید

کردند بعد ازین امیر اسبن قلع از خراسان مراجعت کرده محضرت
 رسید و اهل اردو زمستان عزیمت اران کردند در مرحله زرقان
 در ثالث عشر شعبان سنه ثمان و عشر امیر اسبن قلع از خراسان مراجعت
 کرده محضرت رسید و هم درین زمستان در ماه رمضان سنه مذکور
 امیر بنووزرا که مردی بواله بود و از وجود او فتنه بسیار درین ظاهر
 شد جهت آنکه قصد امیر جو بان داشتند برانداختن قورمشی و بسبب
 النفاق و جمعی امرای بزرگوار امیر جو بان رشک بردند و فرصتی بجهت
 ناجون پادشاه از دست خزر بقصد ایران آمد و با کار رودخانه کرسیه
 چون گذشت است کردن و ازین طرف بخت پیش رفتند باز گشت
 امیر جو بان قورمشی و جمعی را که در آن حال بمدد پادشاه بودند بدین
 جو ب یا ساق زدند از این حرکت ایشان بکلی ازو مشتق شدند و قاصد
 او گشتند چون در چهار پادشاه تسلطانیه رفت امیر جو بان آنو جدا
 شد و بگر جستان رفت قورمشی فرصت عنایت نمود و شبی چون بر سر
 امیر جو بان بر امیر جو بان واقف شده بود و جای بد کرده برودست
 نیافتد بنگاهش را تاراج کردند تقاضای را بگرفتند و دیگر نواب جو بان را
 بکشیدند و در مطالبت امیر جو بان لشکر کشیدند و در حدود کوه چکه
 دیگر جنگی عظیم کردند امیر جو بان و بسبب شرمندگیها نمودند اما چون
 دشمنان را مدد می رسید و ایشانرا لشکر هزیمت می شد از بسبب قورمشی
 بگریختند قورمشی الوسر را در عقب جو بان بفرستاد اما بند و نرسید امیر

انکار

ایمان

احسن انجام

باصور بود از اینجا

خویان محدود بر بر رسید خواجه تاج الدین علیشاه در حال باواری
 چند بمدد او پرورفتند و او را سلطانیه حضرت سلطان رسانیدند
 ز طرف دیار بکر امیر این سخن با فور مینویسست و ایشان هر دو در
 اصل افوم کرایت بودند و غالباً ایشان را جمعی مراد از نیر فضیه بخوان
 رفتند و در آذربایجان خرابی بسیار کردند اگر لطف خوقالی یا وری
 نمودی اینچنین ایشان را در خاطر بود از قوه بفصل آمدنی از ملک ایران مای
 پیش بایستی ماندی از بخوان عازم سلطانیه شد تا حد گاه پادشاه در
 دفع امیر خویان با ایشان موافقت نماید پادشاه از کمال کجاست
 و توفیق این دی و مساعی خواجه علیشاه دانست که ذرا عاتق ظالم شمر
 نداشت باشد بر عزم دفع ایشان از سلطانیه بالشرکهای کران پرور
 رفت و در زنجابود نزدیک دیه میانه در ربيع الآخر سنه تسع
 و عشر و سبعه و یقین بهم رسیدند جمعی میخواستند که مطاوع
 پادشاه در آوند چند نوبت در خفیه بیغام مکرر شد چون خبث
 عقیده بر ایشان مستولی شد میسر نشد و بخار به اینجا مید پادشاه
 با وجود صغر سن ستم وارد میدان رفت تا امر ابواسطه حرکت
 او دل قوی شدند و دشمنان را بهم بر شکستند و تمامت راطعه ضمام
 بد او کشته صمصام قاکر آیدند رأیات دولت منظر و منظر
 و اعدای مملکت مسخر و مقهور گشتند و بسبب دلاوری که در آن معاص
 سلطان اسلام معاینه افتاد امرای دولت و وزیرای حضرت عرضه

۲ این نامه

داشند

داشتند که اسم مبارک پادشاه می باشد که موافق مسند باشد و بهادر
 خان مضاف نام میمون لقب همایون کرد پسندیدند حضرت افشار
 ازان وقت باز منشورات حوائج جهان در ممالک محروسه بدین توابع
 من نیراست در عیش و زینب سنه تسع و عشرين و سبعه امیر جوان با
 شهزاده ساریت بنت الکایو سلطان زفاف کرد در محرم سنه اثنی
 و عشرين و سبعه امیر حسین بن ابقوقا که امیر الوهن بود بخراسان درگذشت
 و هم درین سال امر نمود تا ششبر امیر جوان که حاکم روم بود عصیان نمود
 و بجز جمع مفتیان باظهار توأمبستی که فوق امراء منیب امان بود کرد
 چون این معنی بشمع بدش رسید عربت روم کرد و بحسین ندید او را مطلع
 کرد آید مفتیانرا بقتل آورد و او را با خود به بندگی حضرت رسانید بعد از
 مدتی پادشاه او را سیور غامبتی کرده حکومت روم فرستاد در او آخر جمادی
 الاخر سنه اربع و عشرين و سبعه خواجه علیشاه جلان سرری وزیر
 باوجان درگذشت در عهد دولت مغول وزیر عزیز و متوفی شد بود بعد
 از وزارت نه سیر مهتر امیر عیانت الدین محمد نامزد شد بسرکهنش بهر
 خلیفه با او در کار منازعت کرد و اصحاب دیوان دوهوای شدند تا
 بدین سبب خسار آنها کشیدند و متحد نهالکه انجامید و کرجه زیار مالوف
 جاهی یافتند و من بخابراسته فقط ریح ورد ساختند و دارت بر ملک
 نصره الدین عادل لهری که نایب امیر جوان بود مقرر شد و صارت
 وزیر لقب یافت اما چون ازان کار سپکانه بود او را کاری از پیش نبرف و